

## جرم و مجازات

از آنجا که بشر از روزیکه با بمرصه وجود نهاده بحکم فسادى که در طبیعت او مکنون بوده باراده و اختیار دامن بشریت خود را بلوث جنحه و جنایت آلوده ساخته است و این فساد طبیعت بقدری مسلم بوده که بموجب اشارات و رموز دینی و مذهبی فرشتگان آسمان هم میدانستند در روی زمین ببدی و خون ریزی خواهد گرائید چنانکه در قرآن از قول ملائکه در موقع خلقت آدم نقل شده است : « اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء » و از آنجا که جراثیم بشر طوریست که ممکن است اختلالی در نظام اجتماعی وارد سازد و زندگانی را بر همجنسان خود تباه نماید ، از اینجهت از قدیمترین ازمنه تاریخی پیشوایان دین ، علم ، اخلاق ، سیاست و اجتماع برای جلوگیری از ظهور فساد و طبیعت بشر در برابر هر جرمی مجازاتی تعیین کرده اند تا هم شخص مرتکب جرم ، بکیفر عمل سوء خود برسد و هم شخص زیان دیده یا کسان او خسارات خود را بنحوی از انحاء جبران کند و هم اختلالی که در نظام اجتماعی روی داده است تدارک شود و هم کسانی که ناظر این مجازات هستند باصلاح احوال خود پرداخته از گرائیدن باعمال ناشایست کف نفس کنند - و علاوه ؛ تعیین مجازات ها در برابر جرائم فوائد دیگری دارد از آنجمله اینست که پیش از وقوع جرائم بعلم قریب از مجازات بسیاری از افراد بشر از ارتکاب آنها خرد داری میکنند و کسانی هم که مرتکب میشوند برای اخفاء جرم یا تخفیف مجازات ، سعی مینمایند جرم خود را با جرم دیگر ضم نکنند یا اینکه لااقل مجرمین کوشش میکنند جرم مقصود را با وسائل عنیفی انجام ندهند و چون مجازات ، اینفووائد و همچنین فوائد بسیار دیگر را در بردارد ، هیچکس از پیشوایان اقوام و ملل در لزوم آن تردید نکرده است و لای نکته اینجاست که جرائم را از روی چه میزانی باید تشخیص داد ؟ و تقابل و تکافؤ طبیعی مجازاتها را با جرائم بچه وسیله باید شناخت ؟

این دو سؤال از جمله سؤالاتی است که پاسخ بآنها بسیار دشوار است و تاکنون هم هیچیک از علماء جواب صحیحی که متنع و تمام باشد باین دو سؤال نداده است و تا بحال تا جایی که ما اطلاع داریم چه در قدیم و چه در عصر حاضر، ضابطه در تشخیص جرائم مخالفت بادیانت رسمی جامعه و حکومت کشور و عادات و رسوم متداوله بین مردم یکمالت بوده و تکافؤ یا بعبارت دیگر تناسب بین جرم و مجازات هم بوسیله قانون شناخته میشده است و تعجب اینجاست که پیشوایان ادیان و رؤساء حکومتها و عقلاء و علماء اقوام و ملل، میزان تشخیص جرائم را همان اصل مذکور یعنی مخالفت بادیانت رسمی و حکومت کشور و عادات و رسوم متداوله بین مردم معرفی میکرده اند، در صورتیکه خودشان اعتقادی بآن نداشته و برای اعمال خود آنرا نامیزان میدانسته اند و عامه مردم و تاریخ هم احوال و اعمال این دسته از مردم را با این میزان نسنجیده و نمیسنجند چه آنکه؛ هر پیشوای دینی بادیان رسمی کشور خود مخالفت کرده و برای برچیدن بساط آن، بساط دین تازه خود را گسترده و هر رئیس و مؤسس حکومتی با حکومت عصر خود بمخالفت برخاسته تا توانسته اساس حکومت خود را بجای حکومت سابقه مستقر سازد و در عاقل و دانشمندی قومی با عادات و رسوم مضره قوم خود جداً مخالفت کرده تا بالاخره موفق شده است بتدریج آنها را منسوخ نماید و با وجود این؛ مخالفتهای آنان دلیل بزرگی آنان محسوب میشود و عجیب تر از همه اینکه اگر ایندسته از مردم در این مخالفتها موفقیت حاصل کردند، همه آنها را بنام مصلح، نایب، فوق العاده، منجی و قائم معرفی میکنند و اگر موفقیت نصیب آنها نشد، آنها را مفسد، دیوانه، ماجراجو، تباهاکار و بالاخره مجرم میشناسند و تاریخ هم همیشه پیروی از احساسات عمومی در باره اشخاص مینماید. و حقیقت امور را مکتوم میدارد و طبیعت هم باین اشتباهکاریها و حقیقت پوشیها بانظری بی اعتنائی نگرسته همچنان بسیر خود ادامه میدهد.

همانطور که در اجتماعات مختلفه بشری زیاد دیده میشود اشکال در تشخیص که «محاسن قومی نزد قومی معایب است» (۱) و بالعکس، جرائم و همانطور که زیاد دیده میشود پاره‌ئی از امور در زمان گذشته بعنوان «خوب» شناخته میشده و امروزه بعنوان «بد» و بالعکس، همینطور بسیاری از امور وجود دارند که هر کدام نسبت بدو شخص مختلف ممکن است تغییر عنوان بدهند یعنی بواسطه وجود علل عارضی ممکن است امر واحدی نسبت بیک شخص جرم شناخته شود و نسبت بشخص دیگر جرم شناخته نشود یا اینکه نسبت بیکى جرم بزرگ غیر قابل عفو شناخته شود و نسبت بدیگری جرم کوچک قابل عفو؛ مثلاً اگر مهمترین امور را که عبارت از قتل است در نظر بگیریم میبینیم نسبت بیک نفر قاتل عادی جرم غیر قابل عفوی است که مجازات آن اعدام میباشد و نسبت بیک نفر سرباز قاتل که در میدان جنگ بقتل سرباز کشور مخاصم پرداخته ابراز شجاعت و خدمتی است که پاداش آن ترفیع درجه میباشد - در صورت تکرار عمل، قاتل اولی محکومیتش متعدد میشود و قاتل دومی تشویقش اضافه میگردد - اولی فعل خود را مخفی و انکار میکند، دومی فعل خود را اظهار و بآن افتخار مینماید و نیز همین امر قتل را اگر یکنفر وضع نسبت بشخص شریف یا یکنفر فقیر نسبت بشخص ثروتمندی مرتکب شود، جرمش در نظر جامعه غیر قابل عفو شمرده میشود (بهمان دلیل که اغلب یا تمام این نوع قاتلین بمجازات میرسند) و بالعکس اگر آنرا یکنفر متعین نسبت بشخص گمنام یا یکنفر ثروتمند نسبت بشخص فقیری مرتکب شود جرمش کوچک و قابل عفو محسوب میگردد (بهمان دلیل که اغلب یا تمام این نوع قاتلین مادامی که متعین یا ثروتمند هستند بمجازات نمیرسند) (۲)

- (۱) ترجمه مصرافی است که در عربی ضرب المثل شده و آن اینست: محاسن قوم عند قوم معایب.  
 (۲) البته در قانون بعنوان متعین یا ثروتمند بودن برای کسی امتیاز قاتل نشده‌اند ولی چه باید کرد که جامعه از اول خلقت آدم تا روز قیامت عملان نسبت بثروتمند متواضع بلکه متعلق و نسبت بفقیر خشن و بیعاطفه بوده و هست و خواهد بود و نیز جامعه در مقابل ثروت هر گناهی را قابل اغماض و در مقابل فقر هر بواب و صوابی را قابل انکار میدانند و عمل او هم از اول دنیا تا کنون و از حالا تا موقعی که ثروت و فقر وجود دارد بدون شبهه تابع همین نظر بوده و هست و خواهد بود.

جریان و مشاهده این اوضاع و احوال دلیل محسوسی است بر آنکه این خوبیها، و بدیها، را که ما میشناسیم خوبیها و بدیهای ذاتی واقعی نیستند بلکه اموری عرضی هستند که دائمآدر تغییر و تبدل میباشند و نیز دلیل محسوسی است بر آنکه تغییر عنوان امور و تغییر نظر مردم و تحسین و تقبیحی که اشخاص از امور میکنند ربطی بماهیت امور ندارد بلکه ربط باموری عرضی دارد که در حساب بشری ما خوب یا بد بشمار رفته اند و اگر چه گاهی ممکن است بعضی از همین خوبیها و بدیها با حقیقت واقع منطبق شود (مانند برخی از محاسن و معایب بین المللی که تصور میرود بعلمت اتفاق بشر در شناختن آنها، درحقیقت خوب یا بد هستند) ولی انطباق آن بر فرض صحت نه از جهت اینست که ما ذات خوبی و بدی را شناخته ایم بلکه از جهت تصادفی است که در انطباق خوبی و بدی عرضی با خوبی و بدی ذاتی حاصل شده است و روی همین اصل باز تصورات ما در شناختن خوبی و بدی ربطی بماهیت خوبی و بدی نخواهد داشت بدلیل آنکه اگر ذات خوبی و بدی را ما شناخته باشیم میبایست در تغییر عنوان، نظر ما تغییر نکند تا در نتیجه بتحسین یا بتقبیح نپرداخته و آندو را (یعنی تحسین و تقبیح را) بفعلیت درنیاورده و بصورت پاداش و کیفر اظهار نکنیم.

بناء براین، چون جرائم همه تحت عنوان کلی بدی، مندرج است و مجازاتها هم همه مولود نظر تقبیحی مجازات دهندگان است، لذا نه جرائم را در نفس الامر و در حقیقت و متن واقع میتوان جرائم دانست نه بر فرض دانستن، مجازاتهای متعلق بآنها را میتوان مجازاتهای متناسب حقیقی بسا جرائم شناخت زیرا: وقتی ما میتوانیم جرائم را جرائم واقعی و مجازاتها را مجازاتهای متناسب حقیقی با جرائم بدانیم یا بشناسیم که واقف بحقیقت امور و واقعیات اشیاء باشیم و هنوز برای بشر ممکن نشده است که بایندرجه از علم یا معرفت برسد تا بتواند حقیقت امور و واقعیات اشیاء را درک و مشاهده کند و بهمین جهت است که دینداران اعتراض بقوانین موضوعه ملل میکنند و میگویند قوانین را خدا باید وضع نماید زیرا که: فقط خدا حقیقت امور را میداند و فقط اوست که میتواند حقیقت جرم را تشخیص دهد و برای آن مجازاتی متناسب تعیین کند و این اعتراض در این محل بخصوص کاملاً درست و بمورد است.